

من شاعر نیستم

ناصر ناصری

من شاعر نیستم
نمی‌دانم شعر «سپید» چیست؟
شعر سیاه چیست؟
غزل و نیمایی چه نشانی دارد؟
چشمه رقص قلم از کجا می‌جوشد؟

من فقط می‌دانم
شعر مثل گلدان خشک اتاق
تو را به جرعه‌ای آب می‌خواند
شعر مثل مهمانی بی‌تعارف
شام می‌ماند
کلامی سر یک پیچ، سر کوچه

من شاعر نیستم
نمی‌دانم در این باریکه
راه و رسمی هست؟ نیست؟
فقط آن الهه رقص قلم
خطا کرد و سلامم را جوابی داد

شعر همان است که هست
راز و رمزی است
که او می‌داند
من فقط می‌دانم
شعر من از پنجره می‌آید
نه جایی، نه نشانی دارد این بد پيله
و به من می‌گوید
مرز فقط در خاک می‌ماند

من شاعر نیستم
ساده‌ام
سادگی هم رمز و رازی دارد □